

آقا بزرگ تهرانی،

شیخ المورخین شیعه
محمد علی حق‌شناس

[فصلنامه: کرانه، فصل نامه‌ی کتاب، کتابخانه، کتابدار و اطلاع

رسانی، س1، ش3 و 4، پاییز و زمستان 1374، صص 106-121]

درباره‌ی احوال و آثار شیخ آقابزرگ تهرانی، آن چنان که شایسته و در خور جایگاه والای علمی و معنوی اوست، تاکنون تحقیقات ارزنده‌ای رخ ننموده است. به جا است اگر او را بزرگ پیر معرفت کتب شیعه نامیم.

شیخ در نزدیک به یک قرن حیات پر برکت خویش همواره در راه شناساندن تالیفات و تصنیفات و مولفین و مصنفین شیعه به جهانیان کوشش‌های فراوان کرد و رنج‌های بسیار برد. لیکن دسترنج او در بیش از هشتاد جلد کتاب در تاریخ تشیع نمود کرد. دو اثر بزرگ و جاودانی او یعنی «الذریعه الی تصانیف الشیعه» که یک دوره تاریخ ادبیات شیعه و هم چنین «طبقات اعلام الشیعه» که یک دوره تاریخ رجال شیعه می‌باشد، نمایانگر پشتکار و توانمندی علمی و روحی مولف است.

این نوشتار در دو بخش گرد آمده است و نگارنده امید دارد با نگاهی نو و روشی پسندیده به معرفی احوال و آثار شیخ آقابزرگ تهرانی (منزوی)¹ به پردازد:

بخش نخست پیرامون ترجمان حال و گزارش‌های مفصل زندگانی شیخ فراهم آمده و مستند به دست نوشته‌ی او است که فرزند ارشد ایشان، اندیشمند محترم، جناب آقای دکتر علینقی منزوی با کمال گشاده‌رویی در اختیار نگارنده قرار دادند تا پس از بهره‌برداری و انتشار، اصل آن را به خزانه‌ی آرشیو سازمان اسناد ملی ایران اهداء نمایند.

شیخ آقابزرگ علت نگارش و تاریخ آن را این‌گونه بیان می‌کند: تا «چون که مکرر در خواست نمودند اشخاصی که ترجمه‌ی حال و گزارشات زندگانی را مفصل بگویم. در این وقت اجابت نمودم. 5 شعبان سنه 68» از تاریخ نوشته این‌گونه بر می‌آید که شیخ در نگارش گزارش‌های زندگانی خود هیچ اصراری نداشته و اگر خواهش دوستانش نبود شاید درباره‌ی خود دست به قلم نمی‌برد و اهل تحقیق را از احوال خود آگاهی نمی‌داد. استنباط شخصی نگارنده را، آقای دکتر علینقی منزوی تأیید فرمودند و محل نگارش این نوشته را تهران گزارش کردند.

شیخ آقابزرگ هنگام نوشتن شرح احوال خویش، 75 سال سن داشته است و تا آن تاریخ آگاهی‌های بسیاری را در اختیار خواننده می‌گذارد که برخی از آن‌ها تا قبل از چاپ این نوشتار در هیچ کتاب یا نوشته‌ای گزارش نشده است. به همین روی این اصطلاح اتوبیوگرافی بسیار ارزشمند و حاوی نکات تاریخی سودمند است.

از سوی دیگر این نوشته که به زبان فارسی تنظیم گردیده است از بلندترین نوشته‌های فارسی شیخ به شمار می‌آید و خواننده را با سبک نگارش فارسی او که نزدیک به تمام آثار قلمی خود را به زبان عربی نگارش کرده است، آشنا می‌سازد.

مرحوم شیخ در جایی در بیان درس خواندن خود می‌گوید: « در سال 1303 حساب هندسی و رقومی را هم می‌نوشتم و هم می‌خواندم، لکن شوق زیاد به درس خواندن نداشتم. می‌خواستم کاسب شوم و مرحوم والد کسب را نمی‌خواست، چون خودش درس عربی خوانده بود، می‌خواست که من طلبه‌ی علم شوم، لذا مرحوم والد چندی برای امتحان مرا به مکان بزازی اخوی، مرحوم آقا محمد ابراهیم در سر سه راه پامنار می‌فرستاد، با محبت‌های برادرانه، بلکه پدرانه او. از زحمت رفتن به دکان عاجز شدم [و پس از] مدت کمی استعفا دادم و به شوق درس افتادم.»

وی پس از آن تاریخ تا پایان زندگانی خویش هرگز در راه دانش-اندوزی کوتاهی نکرد و این شوق تا جایی فزونی یافت که در شرح احوال خود این چنین نگاشت: « با ابنای تجار و اعیان هیچ وقت مربوط نشدم، تقید به لباس و خوراک نداشتم؛ هر چه بود می-پوشیدم و هر چیز حاضر بود در خانه، می‌خوردم؛ فقط کتاب که اسباب کار طلبه بود، مهیا می‌کردم.»

در بخش دوم این نوشتار، کوشش نگارنده بر این است تا با نگاهی توصیفی تحلیلی به بررسی مولفات شیخ آقابزرگ به ویژه دو اثر گران‌قدر او یعنی: الذریعه و طبقات بپردازد و پاره‌ای از آنها را گزارش نماید که به علت بلند شدن نوشتار، بخش دوم در شماره آینده تقدیم پژوهش‌گران محترم خواهد شد.

حسن انتشار این گفتار مقارن با بیست و پنجمین سالگشت درگذشت این ابر مرد تاریخ تشیع شد که در تاریخ 13 ذیحجه‌ی سال 1389 برابر با اول اسفند 1348 و پس از 96 سال عمر پر بار دعوت حق را لبیک گفت و به سرای باقی شتافت، روحش شاد و روانش تابنده باد.

بسم الله الرحمن الرحيم

چون که مکرر درخواست نمودند اشخاصی که ترجمه‌ی حال و گزارشات زندگانی را مفصل بنویسم، در این وقت اجابت نمودم. 5 شعبان سنه [1368ق.]

اسم حقیر، محمد محسن بن الحاج علی بن المولی محمد رضا بن الحاج محسن بن الحاج محمد بن المولی علی اکبر بن الحاج باقر الطهرانی.

جد علی حاج محسن، نسبت خود را تا حاج باقر نوشته است به خط خود در پشت کتاب «حق الیقین» مجلسی. نسخه‌ی خطی که آن را در رشت در سنه 1224ق خریداری نموده، ولادت حقیر چنان چه مرحوم والد به خط خود در پشت کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی، نسخه‌ی خطی نوشته به این صورت: تولد نور چشمی محمد محسن، شب پنجشنبه، یازدهم شهر ربیع الاول سنه 1293ق. [همین عدد را نیز به خط سیاق نوشته است.]

تا شش سال از عمر گذشت در خانه بازی می‌کردم. آن چه یاد دارم دکانی درست کرده، اجناس بقالی و عطاری و ترازو با سایر لوازم دکان تهیه می‌کردم.

در سنه 1300ق والد مکرر مرا به مکتب خانگی مرحوم آقا سید ضیاء برد. فعلا غیر از صورت و اسم از آن مرحوم، یاد ندارم. قرآن و نصاب، پیش او خواندم و قبل از رفتن به مکتب درتوی خانه، پیش عیال عمو، زهرا سلطان خانم، از اول حروف امجد و بعض

سور قصار خوانده بودم. بعد از چندی به مدرسه‌ی مرحوم آقا سید محمدعلی لاریجانی، مقابل کوچه‌ی میرزا سعیدخان، وزیرخارجیه در حجره‌ی مرحوم آقا میرزا علی، محرر مرحوم آقا سیدجمال الدین افجه می‌رفتم و داماد او آقا شیخ حسن مرا درس می‌داد و در سال (1303ق) حساب و هندسی و رقوم را هم می‌نوشتم و هم می‌خواندم لکن شوق زیاد به درس خواندن نداشتم. می‌خواستم کاسب شوم و مرحوم والد کسب نمی‌خواست چون خودش درس عربی خوانده بود، می‌خواست که من طلبه‌ی علم شوم. لذا مرحوم والد چندی برای امتحان مرا به دکان بزازی اخوی، مرحوم آقا محمدابراهیم در سر سه راه بازار پامنار می‌فرستاد با محبت‌های برادرانه، بلکه پدرانیه‌ی او. از زحمت رفتن به دکان عاجز شدم مدت کمی استعفا دادم و به شوق درس‌افتادم.

حدود سنه‌ی 1304ق، مدرسه‌ی دانگی در قرب خانه‌ی مسکونی موروثی از جدمان بنا شد. بانی آن مرحوم حاج سیدحسن لاریجانی بود و در آن اوان مرحوم حاج میرزا سیدحسن، پسر مرحوم حاج سید عزیزالله تهرانی معروف به دعانویس که پسر خاله‌ی حقیر بود از نجف مراجعت کرده و در آن مدرسه حجره گرفت.

من روزها می‌رفتم در حجره‌ی ایشان و درس می‌خواندم. از امثله و صرف میر شروع کردم. طولی نکشید. حدود سنه‌ی 1305ق حاج میرزا سید حسن عیالش را برداشت و برگشت به نجف. من پیش بعضی طلبه‌های دیگر آن مدرسه درس می‌خواندم و یکی از آنها آقا شیخ مهدی مازندرانی که مشغول در طب شد، پیش آقا میرزا سید حسین خان کاشی و آقا میرزا حبیب‌الله رشتی، و طبیب ماهر شد و آمد در بغداد مشغول معالجه بود. چندین سال... [تا] آن را منع کردند. از بغداد آمد به کاظمین و چندی نشد که در حدود سنه‌ی 1332ق در کاظمین فوت کرد.

و یکی از آنها مرحوم آقا سیدحسن استرآبادی بود که مدتی با عیالش در بیرونی منزل ما بود. اخیراً تنها به نجف آمد و برگشت. در ایران، حدود (1325ق) مرحوم شد. بعضی علوم غریبه و اسرار در نجف به خط خود نوشت؛ ولی خیلی ننوشت.

بالجمله تا حدود سنه‌ی 1307ق، حقیر به حد بلوغ شرعی رسیده بودم، مشغول به خواندن سیوطی و جامی شده بودم و این دو کتاب را مرحوم حاج دایی، حاج سید محمد خلیل، برای تشویق من خرید و خودش در سفر حج در سال 1308ق در نزدیک قدس خلیل فوت کرد و نعش او را در جزیره دفن کردند و قبل از آن چند مرتبه به حج مشرف شده بود.

منتها در سال 1305ق که در این سال مرحومه حاجیه بی‌بی یکی از دکاکین موروثی از پدرش را فروخت و از پول آن برای مرحوم حاج والد بذل نفقه کرد و با هم از طریق شام به حج رفتند و در سنه‌ی 1309ق مرحوم حاج والد مجلس جشنی مهیا کرد، جمعی را دعوت کرد و مرحوم آقا سید جمال افجه، عمامه بر سر من گذاشت.

و در سنه‌ی 1310ق بعد از مرتفع شدن مرض وبا عمومی برحسب نذری که مرحوم حاج والد کرده بود مرا با حاجیه بی‌بی در پالکی نشانند و خودش قاطر... [گرفت] در قافله‌ای که مرحوم حاج شیخ

فضل الله نوری بود با هم مشرف شدیم به مشهد رضوی. ذیحجه و محرم و صفر از سال (1311ق) را در آن جا مشرف بودیم و مرحوم آقا میرزا عبدالوهاب پسر عموی حاج والد در آن سال در حیات بود. یک سال بعد از مراجعت ما، در مشهد فوت کرد.

بعد از مراجعت از مشهد در سال 1311ق در مدرسه‌ی دانگی حجره‌ی مستقلی گرفتم و ماه پنج قرآن که وظیفه‌ی طلاب بود، قبض می‌کردم و کتابخانه‌ی آن مدرسه که قریب پانصد جلد کتاب داشت، دست حاج سید محمدتقی پسر مرحوم حاج سید عزیزالله که پسر خاله‌ی حقیر بود، در سه سفر که او به زیارت عتبات یا حج مشرف می‌شد من نایب کتابدار بودم که کتابها را به طلاب می‌دادم و قبوضات می‌گرفتم و هر سه ماه تجدید نظر می‌کردم.

بانی مدرسه در سال 1309ق فوت شد و در 1311ق بردند جنازه‌ی او را به سامرا، پای در حرم دفن کردند. پسرش حاج سید مهدی متولی شد شیخ علی پسر مرحوم ملامحمد نوری ایلکانی که استاد او بود، نایب متولی شد و از اول بنای مدرسه او مدرس بود و من پیش او در مدرسه‌ی دانگی بیشتر «شرح لعمه» را خواندم و نیز اوایل «شرح تجرد» را خواندم و نیز «شرح درایه»ی شهید را با «رواشح» میرداماد پیش او خواندم و او خودش را از تلامذ میرزای آشتیانی و میرزای جلوه و مصاحب حاج میرزا ابوطالب زنجانی و حاج میرزا محمود امینی قزوینی که هفدهم «بجار» را چاپ کرده، بود و از حاج میرزا ابوالفضل کلانتری استفاده‌ها می‌کرد، بالخصوص در فن «داریه» و «رجال» و او این فن را در سامره از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده کرده بود، اما به عنوان آقای نه به عنوان شاگردی. چنان چه خود مرحوم شیخنا الحاج النوری می‌فرمود. و حقیر بعد از مراجعت از مشهد همه روزه صبح تا نزدیک ظهر در مدرسه‌ی خان مروی برای درس و مباحثه می‌رفتم پیش جمعی از طلاب و مدرسین آن جا. درس عمومی یا خصوصی خواندم، اوایل، پیش آقا شیخ محمدشاه عبدالعظیمی، ادبیات، نحو و صرف می‌خواندم و بعد پیش مرحوم حاج شیخ حسین خراسانی و مرحوم آقا شیخ باقر معزالدوله مطول می‌خواندم. درس عمومی بود و اوایل «مطول» را عصرها در مدرسه‌ی حکیم معروف به مدرسه‌ی آقا محمود، پیش آقا شیخ عبدالحسین پسر ملا غلامرضا شیرازی خواندم و «معالم» را در مدرسه‌ی مروی، صبح‌ها پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم حاج شیخ عباس نهاوندی خواندم. یکی از اصحاب این درس، آقا محمود شریعتمدار بود و یکی برادرش شیخ جعفر و یکی آقا شیخ محمد نهاوندی، صاحب تفسیر نزیل مشهد و خودش ترجمه‌ی «شرایع» کرده، در ج 4 [الذریعه] ذکر شد. و «شرح مطالع» را پیش آقا میرزا محمود قمی در مدرسه‌ی بزرگ، عصرها خواندم و یکی از اصحاب این درس حاج میرزا سید حسن رضوی قمی صاحب حاشیه‌ی «کفایه» بود و قدری از «قوانین» در پیش مرحوم آقا میرزا کوچک ساوجی خواندم و قدری در پیش مرحوم آقا سید محمد تقی تنکابنی خواندم، و این دو بزرگوار در مدرسه‌ی کوچک خان مروی بودند. و کثیری از «قوانین» و «فصول» و «مکاسب» را در پیش مرحوم آقا سید عبدالکریم لاهیجی، مدرس رسمی مدرسه‌ی خان در درس خواندم و از جمله حواشی «فصول» او را تدوین کردم و جمعی شریک این درسها بودند.

منهّم حاج سید محمدتقی، پسر خاله و منهم آقا سید مهدی پسر بزرگ آقا سید عبدالکریم و منهم آقا شیخ ابراهیم و آقا شیخ عباس رشتیین که هر دو [در] رشت مرجع امور شدند و منهم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی که در مسجد جامع عتیق امام جماعت شد و منهم آقا شیخ محمدحسین تهرانی که فعلاً در نجف حیات دارد (سلمه الله) و من از جمله با ایشان هم مباحثه بودم و قدری از «قوانین» و «مکاسب» شیخ را پیش آقا میرزا محمد تقی گرگانی خواندم در خانه‌شان، نزدیک حمام نواب.

واخیراً ایشان در مدرسه‌ی محمودیه مدرس شدند و شریکی فی هذا الدرس و المبحث، الشیخ عبدالله لنکرودی و المیرزا احمد الاردبیلی المرجعین فی بلدیهما و خود مرحوم میرزای گرگانی بعد از سال‌ها تحصیلات نجف، در پیش مرحوم حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و حاج شیخ هادی تهرانی که مراجعت به تهران کرده بود، مکرر می‌گفت: تمام آرزوی من آن است که از وجوه نخورم بلکه یک تدریسی پیدا بشود که از حقوق مدرسی، من امرار معاش کنم. خداوند هم مسئول او را مستجاب کرد و در پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم آخوند ملا محمود عراقی درس «نجات العباد» و قدری اخلاق خواندم درخانه‌ی ایشان، کوچه‌ی صدراعظم؛ و او عالم متقی زاهد درویش منش بود. صنایعی از قبیل ساعت سازی و صحافی و نقشه‌کشی و نجاری و غیرها داشت؛ جمله از سوره قرآن و ادعیه را حافظ بود و در مسجد آقا بهرام در جای پدرش جماعت می‌خواند و موعظه‌ی بسیار مؤثری داشت. گاهی پیاده با ایشان به حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدیم.

آقا سید اسماعیل² شجاع که مجاور کربلا بود از ایشان خیلی استفاده کرده، پسرش آقا شیخ جمال تصانیفی دارد، پسر دیگرش آقا ضیاء، جوان مرگ شد. یکی از اساتید من در تهران، مرحوم آقا میرزا شهاب الدین شیرازی سید بزرگواری از اجلاء تلامیذ مرحوم جلوه بود و او درس مخصوصی برای پسر امیر نظام گروسی در خانه‌ی او در پامنار، مقابل خانه‌ی حاج سید محمد باقر جماران‌ی، از کتاب سیوطی، درس محققانه می‌گفت من هم حاضر می‌شدم.

و از ریاضیات، «خلاصه الحساب» و فارسی هیئت و قدری از «شرح چغمینی» و اوایل «تحریر اقلیدس» تا بعد از شکل عروس، همه را پیش حاج شیخ علی ایلکایی در مدسه‌ی دانگی خواندم و اخیراً قدری از «اربعه متناسبه» و «جبر و مقابله» را در پیش مرحوم آقا میرزا ابراهیم معروف به مسگر زنجانی در مدرسه‌ی منیریه خواندم و ایشان از اجلاء تلامیذ میرزا جلوه و اساتید معروف ریاضیات بود و رفت زنجان و در (1350ق) فوت شد و از تصانیف او، حاشیه‌ی «تحریر اقلیدس» در ج 6 [الذریعه] و «حساب عقود الامثال» در ج 7، ص 9 [الذریعه] ذکر شد. و «منظومه‌ی سبزواری» را به خط خودم نوشتم و قدری از اول «شرح منظومه» خواندم. مرحوم حاج والد به سبب نهی مرحوم آقاسید جمال افجه‌ای مرا منع کرد؛ لذا بعضی مطالب علم معقول را در طی مباحث علم اصول از اساتید استفاده کردم. خط نستعلیق را از سرمشق کاتب الخاقان نوشتم و خط نسخ را از مرحوم آقا شیخ زین‌العابدین محلاتی، برادر مرحوم آقا شیخ اسماعیل محلاتی، مجاور نجف تعلیم گرفتم. و در مدت سه ماه که در مشهد بودیم خدمت جمعی از علمای عصر می‌رسیدم و در مجالس روضه‌ی آنها یا نماز جماعت

و درس آنها حاضر می‌شدم. مثل مرحوم حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و مرحوم حاج عبدالله فاضل قندهاری، صاحب تصانیف و مرحوم ملا محمد علی بن ملاعباسعلی الشهیر به فاضل ملاعباسعلی الخراسانی الاب وال شیرازی الام من اجلاء تلامیذ مرحوم میرزای شیرازی بزرگ (و در حدود 1242 ق فوت شده) و مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی. و باب قصر « مطول » را پیش آقا شیخ عبدالحق یزدی، « مطول » گوی معروف حاضر می‌شدم.

در مدرسه‌ی مستشار و در مدرسه‌ی دو در غالباً می‌رفتم منزل منجم-باشی آستانه که هر ماه یک ورقه تقویم مُجَدُّول راجع به همان ماه می‌نوشت به خط خوب و جدول خوب و در ایوان، به دیوار می‌چسباند که هر کس مطلع باشد و بخواند. و هفته [ای] یک روز، منزل مرحوم میرزا عبدالواهاب، پسر عموی حاج والد یعنی پسر حاج محمد امین که سال‌ها به کفالت پدرش در نجف درس می‌خواند، در زمان مرحوم شیخ انصاری طلبه بوده و عصرهای پنجشنبه خودش از روی کتاب روضه می‌خواند و در (1312 ق) در مشهد مدفون شد.

و در آن سال آقا سید حسن استرآبادی و آقا شیخ عبدالحسین شیرازی، از اساتید من که ذکر ایشان شد با ما، در مشهد مشرف بودند و در مراجعت هم با همان قافله‌ی مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری مراجعت کردیم و بعد از مراجعت که در مدرسه‌ی دانگی حجره گرفتم برای بعضی مباحثه‌ها به مدرسه‌ی پامنار هم می‌رفتم.

رفقا و هم مباحثه‌ی من در آن زمان در مدرسه‌ی پامنار، یکی آقای حاج سید عزیزالله تهرانی (امام جماعت شد سر چهار سوق) و یکی آقا حاج میرزا ابوالقاسم³ پسر مرحوم حاج سید مصطفی کاشی و یکی آقا سید محمد صالح پسر مرحوم حاج میرمحمدعلی لاریجانی ساکن سرچشمه و نزدیک مدرسه‌ی سپهسالار جدید و یکی آقا شیخ جواد برادر کوچک حاج شیخ علی ایلکانی؛ او هم در مدرسه‌ی دانگی حجره داشت و چند نفر دیگر از طلاب دماوندی و مازندرانی و غیر هم بودند و بابناء نجار و اعیان هیچ وقت مربوط نشدم.

تقیّد به لباس و خوراک نداشتم. هر چه بود، می‌پوشیدم و هر چیز حاضر بود در خانه، می‌خوردم؛ فقط کتاب که اسباب کار طلبه بود، مهیا می‌کردم و مرحوم اخوی از دکان پامنار، منتقل شده بود و نزدیک سبزه میدان و بزازی او رونق گرفته بود و عیالوار شده بود، خودش و عیالش و من و شریکش را برداشت برای زیارت عتبات. در شوال سنه‌ی 1313 ق حرکت کردیم، شب جمعه که ناصرالدین شاه در روز آن در حضرت عبدالعظیم تیر خورد، ما در کرمانشاه بودیم و بعد از چند روزی به عتبات رفتیم. عرفه را کربلا بودیم و از غزل رباط از راه خان نجار ابتدا رفتیم به سامراء.

اصحاب مرحوم میرزای بزرگ همه بودند: مرحوم آقای سید محمد اصفهانی و مرحوم صدر. و خانه‌ی مرحوم میرزا رفتیم و جای او را خالی دیدم، بسیار تحسّر خوردیم که زیارت او قسمت نشد و در خانه‌ی مرحوم شیخنا الحاج میرزا حسین النوری رفتیم.

روز پنجشنبه مجلس روضه‌ی مفصلی قریب پانصد نفر حاضر بودند، ایشان خودشان منبر رفتند موعظه کردند، استماع کردیم. سایر آقایان هم آن جا حاضر بودند، زیارت کردیم و مرحوم آقا سید یحیی امامزاده قاسمی، آن ایام به زیارت سامرا مشرف بود. بعد از چند

روز در مراجعت از سامرا تا کاظمین با ایشان هم پالکی شدیم بین راه از ایشان استفاده‌های اخلاقی کردیم.

مرحوم حاج نوری با جمعی برای ایشان آمده بودند، ما را سوار کردند. از دروازه نزدیک مدرسه از راه عبره آمدیم و در عبره تمام پالکی و اسبابها و آدمها و حیوانات را با قایق عبور دادند تا رسید (شهر) بلد و حضرت سید محمد نرفتیم و در کاظمین چند روز ماندیم.

آب دجله زیاد شده بود. از پشت کاظمین سره کشیده بودند و آب بود تمام بیابان، دریا شده بود تا محمودیه. و راه خشکی⁴ نبود مگر آن که بروند بغداد و از راه سلمان پاک بروند نزدیک مسیب. بالجمله تمام کجاوه و پالکی و اسباب و آدم و حیوان باید در طرادها عبور کنند تا برسند به محمودیه. تقریباً اول سفر دریایی ما بود، بعد از رسیدن به محمودیه معلوم شد یک گونی اسباب زندگی، آن طرف در زمین باقی ماند، مرحوم اخوی دو مرتبه برگشت به کاظمین و ما در محمودیه ماندیم تا رفت و مراجعت کرد و آن گونی را اجزا دولت عثمانی به نایب عجم که برای حفظ زوار آن جا بود، سپرده بودند؛ گرفت و آورد.

اجمالاً به زیارت عرفه رسیدیم و من از اول ورود به عتبات گفتم به حاج میرزا سید حسن پسر خاله و به اخوی که من برای اشتغال در نجف می‌مانم، اخوی قبول نکرد و از خوف آن که مبادا والدین راضی نباشند بالجمله خطی نوشتم به تهران و طلب رخصت کردیم و بنا بود تا اربعین بمانیم و جواب خط رسید. اخوی موافقتی داشت بعد از عاشورا مرا حرکت داد و قول داد که هرگاه والدین راضی باشند دو مرتبه خرجی بدهد و ما برگردانند. بعد از عاشورا مراجعت کردیم. اولاً در کاظمین کیسه‌برها جیب او را بریدند، خرجی را بردند ناچار از کربلایی محمد اسماعیل، پسر خاله زهرا، قرض کردیم [تا] به قم رسیدیم. مرحوم حاج عمو استقبال آمده بود، ابتدا گفت چرا برگشتی، حاج آقا که کاغذ نوشت و اذن داد، من خواستم از همان قم برگردم، لکن گفتند بهتر آن است که بیایی شهر، تجدید دیداری شود و تهیه‌ی کتاب و اسبابی شود و بعد از تابستان برگردی.

اتفاقاً از کرمانشاه به واسطه‌ی غریب‌گز، من مبتلا به نوبه شده بودم و در قم تا بعد از اربعین 1314 ق بودیم و خانه‌ی مرحوم حاج ملاحسن نجار پدر آقا شیخ حسین را پیدا کردیم. به مناسبت دوستی با پسرش خیلی به ما احترام کرد. بعد آمدیم تهران و تا مدت‌ها در تهران نوبه می‌آمد، آن چه معالجه‌ی اطباء کردم ثمر نمی‌کرد و یک روز در میان، نوبه و تب تا چند ساعت می‌آمد تا آن که بی‌اندازه زرد و ضعیف و بیمار شدم و از اطباء مایوس شدم. یک روز عصری در مدرسه‌ی دانگی در ایوان حجره‌ی خودم متفکر نشسته بودم و مدرسه خلوت بود کسی آمد و شد نمی‌کرد. بغتةً دیدم شخصی که شال سبزی دور سرش پیچیده مثل عامه، وارد مدرسه شد، یک سر آمد پیش من و گفت چرا آن قدر زرد و ضعیف شدی، مرضم را به او گفتم، گفت برو صد دینار نبات از همین عطار جنب مدرسه بخر و بیاور. من هم فوراً رفتم نبات خریدم و آوردم. او گرفت و نفهمیدم چیزی به او خواند یانه، فوراً به من رد کرد و گفت قدری از این بخور و من

همان وقت یک قدری گذاشتم دهان. دیگر نفهمیدم که آن شخص که بود و کجا رفت و دیگر نوبه نیامد و تا حال تحریر مبتلا به نوبه نشده‌ام. فقط سنین اوایل ورود نجف یک مرتبه حصبه‌ی خفیفی مبتلا شدم آن هم به سلامتی گذشت و بعضی مرض‌های مختصر دیگر که همه بزودی مرتفع شده و از بقیه‌ی آن نبات به بعضی مریض‌ها دادم آنها هم خوب شدند.

بالجمله مرحوم شیخ جواد ایلکایی به ملاحظه‌ی تغییر هوا⁵، با اذن از مرحوم والد، مرا دعوت به ایلکا که از قرای نور است، نمود. مرکوبی مهیا نمود و من رفتم به ایلکاء.

آن جا در خانه‌ی آن مرحوم قریب چهل روز بودم، غالباً در تفریح بودیم در کوه‌های آن جا و پسر عمه او مرحوم آقای شیخ حمدتقی هم بود عجایب زیادی هست عجب همه کوه بلندی که بالای آن نمی‌شود رفت در دامنه‌ی او سوراخی هست که می‌شود یک نفر را از آن جا بی‌آویزند به پایین و در زیر این کوه به قدریک میدان خالی شده و اطراف آن راه‌هایی هست که معلوم نیست به کجا می‌رود و این سوراخ همیشه زیر برف مخفی شده مگر دو ماه تابستان که برف روی، آب می‌شود، آن سوراخ پیدا می‌شود و ما از روی برف‌هایی که از آن سوراخ داخل مغاره شده و به شکل مخروطی در زیر این سوراخ است که هنوز آب نشده بود داخل مغاره شدیم و قدری راه رفتیم. ترسیدیم که مبادا راه بیرون آمدن را گم کنیم برگشتیم. آب و هوای ایلکا خیلی به من سازگار شد روزی سه یا چهار مرتبه غذا می‌خوردم، گوشت و پوستی تازه شد، در قلب الاسد، روزها توی اطاق در بسته زیر لحاف پشمی کلفت می‌خوابیدم.

به هر حال بعد از مراجعت از ایلکا چند ماهی در تهران بودم لکن روحم در نجف بود تا آن که اخوی تهیه‌ی خرجی [کرد] و اسباب و کتاب هم مهیا شد و برای نیمه‌ی شعبان سنه‌ی 1315ق در کربلا مشرف بودم.

از حضرت عبدالعظیم تا ورود کاظمین با مرحوم آقا شیخ محمدعلی پسر مرحوم شیخ مهدی آل عبدالغفار معروف به کاظمی پدر شیخ محسن که سامره روضه خوان است هم پالکی بودیم به واسطه‌ی او با برادرش آقا شیخ جابر صاحب دیوان و عالم بلد آشنا شدم.

در این نیمه‌ی شعبان که وارد کربلا شدیم، اصحاب سامره مثل مرحوم حاج ملا فتحعلی و آقای صدر و حاج نوری و غیر هم، همه در کربلا بودند و مِنْهُمْ مرحوم آقا سید محمد علی پسر مرحوم حاج سید محمدباقر مازندرانی الاصل تهرانی در کوچه‌ی صدر اعظم خانه داشت پدر زن حاج سید محمد علاقبند می‌شود، او هم از سامره به کربلا آمده بود بالجمله بعد از نیمه‌ی شعبان رفتم نجف به خانه‌ی مرحوم حاج میرزا سید حسن پسر خاله وارد شدم. بیرونی داشت، در آن منزل کردم. مدرسه‌ها کم بود و طلاب مجرد مثل من زیاد بودند، در مدرسه جا پیدا نشد، تا آن که مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل تهرانی مدرسه بزرگ را طلبه نشین کرد. اول، حجره یک نفری به اسم من بود و از ورود نجف تا چند سال، مرفه الحال، مرحوم اخوی شهریه می‌فرستاد توسط حاج محمدرضا شوشتری⁶ ماه پانزده قران و من به آن وجه خوشگذرانی می‌کردم حتی آن که صبح‌های پنجشنبه‌ها مجلس روضه‌ی مختصری در مدرسه فراهم می‌کردم تا حدود (1318ق).

دلای که اسمش ملاعباسعلی بود، جنس زیادی از اخوی گرفت برای یک از تجار و آن تاجر مدت کمی ورشکست و سرماییهی اخوی از دستش رفت، لذا مشغول شاگردی شد [تا] امرار معاش کند و از برای من هم خداوند وسایل دیگری فراهم می‌کرد تا ذیحجهی 1320ق برحسب اجازهی حاج والد، منصوره، صبییهی مرحوم آقا شیخ علی قزوینی را اختیار کردم و چندین اولاد از او نصیب شد، اول محمد باقر که سن بیست سال رسید. «قوانین» و «فصول» را می‌فهمید، مریض شد، بعد از چندماه در سامره مدفون شد و یک دختر، مریم عیال پسر عمویش غلامحسین شد و از [او] اولادها وجود آمد و دیگری مرضیه که عیال میرزا مهدی پسر آقای آقا محمدعسکری تهرانی شد از او هم اولادها شده و چند اولاد دیگر از آن مرحومه در حیات خودش مردند و خود آن مرحومه بعد از عروسی تا دو سال با مادرش بود. در سنه 1322ق مادرش به مرض وبا درگذشت تا در 1324ق که مرحوم حاج والد در تهران فوت کرد، مرحومه حاجیه بی‌بی مشرف شد به نجف. پنج سال در خدمت او بودیم و در 1329ق مرحومه حاجیه بی‌بی در مسجد کوفه فوت شده منصوره خانم هم ناخوش شد. اطباء گفتند خطری است باید او را ببری، من ناچار تهیهی سامره دیدم و در آن جا صدراالحکماء شیرازی تشخیص مرض نموده مدت کمی معالجه نمود به کلی خوب شد ما هم در خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در سامره ماندیم. چند اولاد دیگر از او شد، مردند، فقط مرضیه در سنه 1333ق متولد شد که فعلاً باقی است و در آخر سنه 1335ق مجدداً آن مرحومه مریض شد رفتیم به کاظمین تا آن که (24- 1336ق) مرحومه شد و در رواق مطهر طرف قبر خواجه طوسی دفن شد. بعد از چهلم آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی از رفقای قدیم و با مرحوم والدش آقای حاج سید مصطفی در کاظمین ساکن بودند، واسطه شد و مریم بیگم، صبییهی مرحوم آقای آقا سید احمد دماوندی را برای حقیر خطبه کرد و عروسی کردیم و در (14- 1337ق) برحسب امر آقای آقا میرزا محمدتقی شیرازی، من و آقای آقا میرزا محمد تهرانی مراجعت به سامره کردیم و به مساعدت آن مرحوم مراقبت اصلاحات آن جا می‌نمودیم تا این که در سوم ذیحجهی سنه 1338ق مرحوم میرزا در کربلا فوت شد و ما علی باب الله و متوکلاً علیه در سامرا ماندیم تا اوایل 1355ق که قتل شیخ هادی اتفاق افتاد که قهراً منتقل شدیم به نجف اشرف حتی الیوم.

و اما از اساتیدی که در نجف از آن جا استفاده کردم، چون که بیشتر سطوح را در تهران خوانده بود [م] در نجف ابتدا قلیلی سطوح «رسایل» را به درس مرحوم آقا شیخ حسن توسیرکانی که از شاگردهای مرحوم میرزای رشتی بود و در مقبره‌ی مرحوم میرزای شیرازی سطح «رسایل» می‌گفت حدود پنجاه شصت نفر طلبه حاضر می‌شدند و مبرزتر از آنها مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی بود. و قدری از «رسایل» را هم تا چند ماهی در حجره‌ی فوقانی صحن متصل به در بازار بزرگ پیش مرحوم آقا سید آقای قزوینی که از احفاد حاج سید تقی قزوینی معروف، صاحب نفس و اهل دعا و مسمی‌جوش بود، او هم از افاضل تلامیذ میرزای رشتی بود و نیز بعضی «رسایل» را در مسجد هندی عصرها به درس مرحوم آقا شیخ عبدالله

اصفهانی که او هم از مقررین درس مرحوم میرزای رشتی بود، حاضر می‌شدم و کثیری از «مکاسب» شیخ را پیش مرحوم آقامیرزا محمدعلی رشتی چهاردهی درحجرات فوقانی بعد از حجره‌ی آقا سید آقای قزوینی درس خواندم. و مقداری از «فصول» را در پیش مرحوم حاج شیخ احمد معروف به شانه‌ساز شیرازی که از تلامیذ مرحوم میرزای بزرگ بود و در مقبره او درس می‌گفت، خواندم.

همه‌ی این درس‌های سطحی در سال اول بود و در سال دوم به درس خارج مرحوم آقای شریعت اصفهانی روزها در فقه و شب در اصول حاضر می‌شدم و درس خارج او نزدیک به درس سطحی بود و آن را می‌نوشتم و با بعضی شاگردها تقریر می‌کردم، بعد از دو سال که به درس خارج مانوس شدم، حاضر شدم در درس مرحوم آقا آخوند ملاکاظم خراسانی بعد از مدتی که می‌رفتم شروع کردند به دوره‌ی جدیدی از اول مباحث الفاظ و این همان دوره بود که در تقریر همان بحث، کتاب «کفایه» را نوشتند.

آن دوره که تمام شد تألیف «کفایه» تمام شد و آن را به زودی فرستادند تهران طبع شد و دوره‌ی اخیر را از روش «کفایه» درس می‌گفتند، یعنی همه‌ی شاگردها می‌دانستند که امشب چه کلمه را می‌گوید و آنها که این دوره بودند مقاصد «کفایه» را از بیان خود مولف خوب می‌فهمیدند و در این دوره شماره‌ی شاگردهای شب در مسجد طوسی، پشت بام، به هزار و دویست نفر احصاء شدند و من تا درس آخر آن مرحوم بودم و اکثر را می‌نوشتم. قلبی از آنها باقی و بقیه از بین رفته. در نقل و انتقالات و قرب دو سال [در] درس «مکاسب» مرحوم آقا سید کاظم یزدی حاضر شدم و چند ماهی به درس زکات مرحوم حاج آقا رضای همدانی حاضر شدم و مدت کمی به درس فقه مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل حاضر می‌شدم و مدتها در ایام تعطیل پنجشنبه و جمعه‌ها [به] درس رجال مرحوم شریعت اصفهانی می‌رفتم و بزرگان اصحاب مرحوم آخوند⁷ ملاکاظم در آن درس رجال حاضر می‌شدند، مثل: آقا میرزا یوسف آقا اردبیلی و اخویش آقا میرزا عبدالله و شیخ محمدعلی اصفهانی و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و غیر ایشان و در مجلس خصوصی از مذاکرات مرحوم آقا رضای تبریزی استفاده‌های اخلاقی قبل از شروع به نماز مغرب در مسجد شیخ طوسی یک ربع ساعت مستفیض می‌شدم با بعضی خواص اصحابش و نیز از کلمات و بیانات مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری و نیز از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده‌ها نموده‌ام. از درس رسمی هم بیشتر و از 1329ق تا 1335ق که در سامره خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در فقه حاضر می‌شدم.

اشخاصی که از آنها اجازه‌ی روایت دارم، اول آنها مرحوم حاج میرزا حسین نوری، بعد مرحوم شیخ محمد طه نجف، در یک ماه مبارک رمضان جمله‌ای از شبها در درس رجال ایشان حاضر شده‌ام.

پس هم سمع هست، هم اجازه و هم چنین از مرحوم حاج میرزا حسین تهرانی و مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شریعت، اجازه‌ی مبسوطی به خط خود نوشته و از مرحوم آخوند ملا علی‌نهادی فقط اجازه‌ی روایت خصوص کتب اربعه دارم. و از مرحوم آقا سید مرتضی کشمیری

و از مرحوم آقا شیخ علی خاقانی⁸

و از مرحوم حاج سید محمد علی شاه عبدالعظیمی و از مرحوم آقا میرزا محمد علی چهاردهی و از مرحوم حاج سید کربلایی و از مرحوم آقا شیخ موسی کرمانشاهانی و از مرحوم آقا سید ناصر حسین لکهنویی و از مرحوم آقا سید حسین صدر و به خط خودش اجازه به قدر ثلث لؤلؤ نوشته است.

و از چند نفر اجازهی مُدَبَّجِه گرفته‌ام که من هم به آنها اجازه داده‌ام: آقا شیخ محمد صالح بحرانی و آقا سید آقا شوشتری⁹ و حاج شیخ عباس قمی و آقا سید محمد علی هبه الدین، آقا میرزا هادی خراسانی حایری.

و در سفر مصر و حجاز از چند نفر علمای مصر و مدینه و مکه استجازه کردم: در مصر شیخ عبدالرحمن عُلَیش به خط خودش اجازه نوشته، در اول مجموعهی «مستدرک ذریعه» و پدرش شیخ عُلَیش درص 1373ق در «معجم المطبوعات العربیه» ترجمه شده، در مدینه از شیخ ابراهیم حمدی مدیر مکتبه شیخ الاسلام احمد عارف حکمت و در مکه از شیخ محمد علی مکی مالکی مصنف «انوار الشروق» در ص 1682 «معجم المطبوعات» ذکر شده و به توسط او از شیخ عبدالقادر طرابلسی مدرس الحرم النبوی بالمدینه المذكور فی ص 1290 «معجم المطبوعات» و نیز در مکه از شیخ عبدالوهاب خوکر شافعی، امام مسجد الحرام قبلاً و صار ضریراً فی الاواخر و اجازه همه‌ی اینها در مجموعه هست و اشخاصی که برای آنها اجازه‌ی مفصله نوشته‌ام حدود چهل نفرند، اسماء سی و چند نفر آنها را با تواریخ اجازه برای آنها و تواریخ اجازات مشایخ خودم همه را در جُنگ که آخر او ج 2 ظلیلله است، نوشته‌ام هرگاه به خواهید رجوع کنید.

و بقیه حالات و گزارشات حقیر از سنه‌ی [80] 13ق که به نجف برگشتم تا حال تحریر، چون شما¹⁰ مطلع هستید نوشتن لزوم ندارد. و قدری از ترجمه‌ی حقیر و مشایخ و مولفات همه را آقای اردوبادی در اول ذریعه ذکر نموده و مسافرت‌های حقیر در تمام مدت تشریف به عتبات، دو مرتبه سفر به ایران و مشهد رضا علی‌ها سلام یکی ما بین سنه‌ی 1350ق الی سنه‌ی 1351ق و دومی که شما همراه بودید و سفر مصر و حجاز فی ما بین سنه‌ی 1364ق الی 1365ق. و الحمد لله رب العالمین¹¹.

حررته بیدی الاحقر آقا بزرگ.

[پشت سند]

و اما مشایخی من العامه دَکَرْتَهُمْ فی اجازت الشیخ فَرَج و سَأَرْتُهُ
إِلَیْکُمْ:
اجازات:

- 1- اجازت حاج شیخ عباس تهرانی (سال 1333ق).
- 2- اجازت حاج سید محمد باقر گلپایگانی (1342ق).
- 3- اجازت شیخ فرج قطیفی (1349ق).
- 4- اجازت شیخ آقا کجوری شیرازی (1349ق).
- 5- اجازت سید محمد صادق بحر العلوم (1350ق).
- 6- اجازت حاج سید عبدالله سبزواری (1345ق).
- 7- اجازت سید شهاب الدین معروف به آقا نجفی (1341ق).

- 8- اجازت سید جعفر مَهری (1352ق).
- 9- اجازت شیخ محمد علی نایینی (1353ق).
- 10- اجازت شیخ ذبیح الله محلاتی (1352ق).
- 11- اجازت سید هاشم سبزواری (1352ق).
- 12- اجازت سید محمد رضا هندی نجفی (1353ق).
- 13- اجازت سید عبدالرزاق دغاری نجفی (1353ق).
- 14- اجازت شیخ حسین بحرینی (1340ق).
- 15- اجازت شیخ عبدالحسین امینی تبریزی به نام مسندالامین (بدون تاریخ).
- 16- اجازت سید علی اکبر برقعی (بدون تاریخ).
- 17- اجازت حاج میرزا احمد مجنوردی (1349ق).
- 18- اجازت سید علینقی لکهنویی (1347ق).
- 19- اجازت میرزا محمد علی اردوبادی (1354ق).
- 20- اجازت حاج شیخ علی اکبر کرمانی مشهدی (1345ق).
- 21- اجازت سید محمد جواد تبریزی (1340ق).
- 22- اجازت شیخ حسن خاقانی (1354ق).
- 23- اجازت سید محمد صادق هندی نجفی (1353ق).
- 24- اجازت شیخ محمد علی همدانی سنقری (1340ق).
- 25- اجازت شیخ عبدالحسین حلی نجفی (1352ق).
- 26- اجازت سید علی قایینی (1352ق).
- 27- اجازت شیخ مرتضی مدرس چهاردهی (1352ق).
- 28- اجازت حاج شیخ محمدرضا احرشانی (بدون تاریخ).
- 29- اجازت حاج شیخ محمدرضا طبسی (بدون تاریخ).
- 30- اجازت ملاهاشم خراسانی (بدون تاریخ).

-
- 1- شیخ گرچه به این لقب شهرت نیافت لیکن در ذریعه، ج 15، ص 128 از آن یاد کرده است.
 - 2 - در اصل: اسمعیل.
 - 3- در اصل: ابوالقاسم.
 - 4- در اصل: خوشکی
 - 5- در اصل: هوی.
 - 6- در اصل: ششتری
 - 7- در اصل: آقا آخوند.
 - 8- در اصل: خیقانی.
 - 9- تُستر.
 - 10- منظور فرزند ارشد ایشان آقای دکتر علینقی منزوی می‌باشد.
 - 11- این جنگ را فرزند ارشد شیخ آقا بزرگ در اختیار نگارنده قرار دادند که اسامی ایشان استخراج و در ذیل درج گردید.